

جایگاه اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه ابوحنیفه

محمد شفق خوانی *

چکیده

به موضع ابوحنیفه درباره اهل بیت (علیهم السلام)، از دو منظر می‌توان نظر افکند: یکی با این پیش‌فرض جا افتاده که وی در زندگی علمی خود همواره در تقابل با اهل بیت (علیهم السلام) بوده و به تعبیر برخی، در برابر اهل بیت (علیهم السلام) دکان گشوده بوده است. اما منظر دیگر آن است که او اراقی چند نیز از روابط دوستانه و متلمذانه ابوحنیفه با اهل بیت (علیهم السلام) برخوردار بوده و حقایق غیر قابل کتمان که درباره موضع شیعی گونه وی در منابع شیعی و سنی موج می‌زند، بازخوانی گردد. از آنجا که سالها بلکه قرن‌ها از منظر نخست به موضع ابوحنیفه درباره اهل بیت (علیهم السلام) نگریسته شده، این نوشتار در پی آن است که یک بار هم از قله و فراز دیگری به این وادی نظاره کند و پرده از رخ برخی حقایق غبار گرفته برگیرد.

واژه‌های کلیدی: اهل بیت (علیهم السلام)، امام باقر (علیه السلام)، امام صادق (علیه السلام)، صحابه، ابوحنیفه، بخاری، تشیع، اهل سنت و جماعت، حنفیان، علویان.

مقدمه

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان زوطی در سال ۸۰ق در کوفه و در خانواده‌ای اصالتاً کابلی به دنیا آمد.^۱ وی ابتدا به علم کلام روی آورد و با گروه‌های گوناگون به مجادله و

* دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد رشته مذاهب اسلامی مدرسه عالی امام خمینی (س.ر.ه.)

مناظره پرداخت و حلقه خاصی را در مسجد کوفه به وجود آورد. اما دیری نپایید که از علم کلام سرخورده شد و به علم فقه روی آورد و به حلقه فقهی حمادبن ابی سلیمان (م ۱۲۰ق) پیوست.^۲ او در سال ۱۵۰ق در زندان بغداد درگذشت.^۳

ابوحنیفه در طول تاریخ فرهنگ اسلامی، بیشتر به عنوان فقیه اهل رأی مطرح بوده است. اما مکتب وی در برهه‌هایی از تاریخ، به عنوان مکتب دو بعدی شناخته می‌شده است؛ مکتبی که هم از نظام اعتقادی و هم از نظام فقهی برخوردار بوده است. اندیشه‌های کلامی ابوحنیفه در زمان خود وی اهمیت و شهرت بیشتری داشته و الهام بخش مکاتب متعدد کلامی گردیده است.^۴

آنچه در این مقال خواهد آمد، بررسی دیدگاه ابوحنیفه درباره اهل بیت (علیهم‌السلام) و مرجعیت دینی ایشان و نسبت سنجی بین اندیشه‌های کلامی و مکتب فقهی وی با مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) است. به نظر می‌رسد که نه حنفیان دیدگاه ابوحنیفه را در مورد اهل بیت (علیهم‌السلام) به خوبی باز شناخته‌اند و نه در برخی منابع شیعی نگاه وی به اهل بیت (علیهم‌السلام) به صورت مناسب نمایانده شده است. امید آن است که با بازنمایی دیدگاه ابوحنیفه در مورد موضوع فوق، این تحقیق بتواند به تقریب بین پیروان این دو مذهب بزرگ، کمک درخوری نماید. ضرورت و اهمیت تقریب بین مذاهب اسلامی می‌طلبد که در حد امکان، نگاه‌های کینه آلود و منفی پیروان یک مذهب به رهبران و پیروان سایر مذاهب، در پرتو نمایاندن برخی واقعیات تصحیح شود. در این میان، تصحیح نگاه حنفیان به اهل بیت (علیهم‌السلام) و تشیع و نیز تصحیح نگاه شیعیان به ابوحنیفه از اهمیت بالایی برخوردار است و تقریب بین دو مذهب تشیع امامی و حنفی تقریب بین اکثریت مسلمانان خواهد بود.

۱. تشیع در عصر ابوحنیفه

در قرون اولیه تاریخ اسلام، به ویژه در عصر ابوحنیفه، گروه‌های متعددی به عنوان شیعه شناخته می‌شدند. در این عرصه برخی صرفاً به دلیل دوستی اهل بیت (علیهم‌السلام) و نقل فضایل ایشان شیعه نامیده می‌شدند که از آنان به عنوان «شیعه محب» یاد می‌شود.^۵ برخی دیگر نیز به برتری خاندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برای خلافت اعتقاد داشتند و امام علی (علیه‌السلام) را برتر از عثمان و گاه مقدم بر عمر و ابوبکر می‌دانستند؛ ضمن آنکه خلافت خلفای راشدین را به همان ترتیب واقع شده پذیرفته بودند. این گروه که از آن به عنوان «تشیع سیاسی»، «عراقی» یا «شامی» یاد می‌شود، اکثریت تشیع را در کوفه آن روز که محل نشو و نمای ابوحنیفه بود، تشکیل می‌دادند.^۶ دسته‌ای نیز با عنوان «شیعه

طهری

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۱۴۶

معتزلی» شناخته می‌شدند^۷ که در واقع جزو همان دسته تشیع سیاسی به شمار می‌آمدند، اما به لحاظ کلامی به مکتب اعتزال وابسته بودند و در فقه نیز پیرو ابوحنیفه بودند. در واقع بیشتر شیعیان سیاسی را همین معتزلیان حنفی تشکیل می‌دادند. افراد قابل توجهی هم بودند که فراتر از اینها به مرجعیت دینی تمام و کمال اهل بیت (علیهم‌السلام) باور داشتند و معتقد بودند که مرجعیت دینی، علمی و سیاسی جامعه منحصر به ایشان است. این دسته که سابقه آن به زمان خود پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌رسد، تا زمان صادقین (علیهم‌السلام) هم نسبتاً در اقلیت بودند و هم گاه به خاطر جو خفقان دوران حکومت بنی‌امیه، از تمامی جوانب اعتقادی و شرعی مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) آگاهی درست و کاملی نداشتند. فعالیت‌های فرهنگی صادقین (علیهم‌السلام) تأثیر اساسی در رشد فرهنگی و عقیدتی ایشان بر جای گذاشت.^۸ نمایندگان امروزی این دسته، سه گروه شیعه اصامی (اثنا عشری)، زیدی و اسماعیلی هستند.

علاوه بر دسته‌های فوق، در عصر ابوحنیفه گروه‌های غالی نیز حضور چشمگیری داشتند که علی‌رغم مبارزه جدی ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) و شیعیان راستین با این گروه، وجود این جریان منحرف تأثیرات بسیار منفی در جامعه شیعی بر جای گذاشت و مخالفان شیعه با یکسان‌انگاری غلو و تشیع، انواع اتهامات را بر شیعیان وارد نمودند.^۹

۲. مقایسه اندیشه‌های کلامی ابوحنیفه با مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)

خود ابوحنیفه را به صورت دقیق نمی‌توان در قالب یک مذهب کلامی یا دارای مکتب نظام یافته و منسجم در کلام دانست، اما وی الهام بخش مکاتب مختلف کلامی بوده و آثار متعدد با نظام‌های فکری گوناگون بدو منسوب گشته است. به صورت عمده، نظام‌های اعتقادی منسوب به ابوحنیفه را می‌توان در دو مکتب طبقه‌بندی نمود: ۱. مکتب کلامی و عدل‌گرای حنفی ۲. مکتب حنفی اهل سنت و جماعت.

به جای آن دسته از شاگردان ابوحنیفه که در عراق همت خود را ترویج فقه ابوحنیفه قرار دادند، گروه دیگری با رویکرد کلامی و عدل‌گرا، او را به عنوان یک متفکر دینی در کلام مطرح ساختند. عقاید این حنفیان مخالف اصحاب حدیث، در مشرق و به ویژه بلخ شکوفا گردید. علاوه بر حماد، فرزند ابوحنیفه، ابومطیع بلخی (قاضی بلخ)، سلم‌بن سالم بلخی و ابومقاتل بلخی از این دسته‌اند.^{۱۰} خراسانیان که در زمان ابوحنیفه از مهم‌ترین دوستداران و مراجعان او بودند، پس از درگذشت وی همچنان وفاداری خود را حفظ کردند. بلخ چون کانون عاشقان و پیروان ابوحنیفه بود، از سوی اهل حدیث «مرجی‌آباد» خوانده می‌شد.^{۱۱} در میانه سده

سوم قمری، در خراسان از سوی همین حنفیان ملقب به مرجی، روشهای دیرین حنفی چون عقل‌گرایی، مبارزه با تقلید و دیدگاه انتقادی درباره روایان و احادیث دیده می‌شود و حتی برخی از صحابه چون ابوهریره مورد نقد قرار گرفته‌اند.^{۱۲} در سده‌های چهارم و پنجم قمری، تبلیغ وسیع مکتب «اهل سنت و جماعت»، آرام آرام رونق مکتب حنفی عدل‌گرا را کاهش داد.^{۱۳} به جز بحث ارجاء در میان حنفیان متکلم و عدل‌گرا، زمینه اختلاف کمتری بین ایشان و تشیع وجود داشته است تا بین تشیع و مکتب حنفی اهل سنت و جماعت. عقل‌گرایی و پرهیز از تقلید و دوری از جمود بر متون احادیث، نظریه امر بین الامرین در باب قضا و قدر و عدل‌گرایی، زمینه کمتری برای اختلاف باقی می‌گذاشت. اما غلبه مکتب حنفی اهل سنت و جماعت، زمینه اختلاف بین شیعیان و حنفیان را بیشتر نمود و خود عنصر حدیث‌گرایی در این مکتب، در کنار عوامل سیاسی و اجتماعی دیگر، به تدریج به دامنه و عمق اختلافات افزود. مکتب حنفی اهل سنت و جماعت در سده‌های دوم و سوم قمری در خراسان شکل گرفت. این مکتب نظام اعتقادی خود را برگرفته از آرای ابوحنیفه می‌دانست و برخی شاگردان عراقی او چون ابویوسف، شیبانی، زفر بن هذیل و حسن بن زیاد لؤلؤئی را به عنوان پیشگامان خود قلمداد می‌کرد و حنفیان عدل‌گرا را شامل نمی‌شد.^{۱۴} این مکتب، به جز تفکر ارجاء، در دیگر مسایل اعتقادی اختلاف ویژه‌ای با اهل حدیث نداشت و مهم‌ترین کانون رواج آن، ماوراءالنهر و به ویژه دو شهر سمرقند و بخارا بود و اوج شکوفایی آن به دوره سامانیان (۳۸۹ - ۲۶۱ق) باز می‌گشت.^{۱۵} این مکتب بعدها در قالب دو مذهب کلامی ماتریدی و طحاوی ادامه حیات داد.

در باب دیدگاههای کلامی ابوحنیفه، اگر معیار داوری ما روایتها، توجیهات و تفسیرهای حنفیان اهل سنت و جماعت از اندیشه‌های ابوحنیفه باشد، پیداست که دیدگاههای او در مواردی، از مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) متفاوت می‌نماید. عقایدی که این گروه از حنفیان به ابوحنیفه نسبت می‌دهند، همان عقاید مکتب اشعری، ماتریدی و طحاوی با اصطلاحات رایج در نزد این سه مکتب است. اما باید اذعان نمود که آنچه به ابوحنیفه نسبت داده می‌شود، همگی عین نظریات ابوحنیفه نیست و فرآورده مصلحت‌سنجی این جماعت و محصول تلاش ایشان برای هم‌رنگ نشان دادن ابوحنیفه با سایر اهل سنت است. پیروان حدیث‌گراتر ابوحنیفه به منظور سازش و نزدیکی با حدیث‌گرایان، و به دلیل بدبینی اهل حدیث به ابوحنیفه، به جهت اعتماد بیشتر وی به عقل و رأی و به زعم اهل حدیث، بی‌اعتنایی وی به احادیث، تلاش نمودند که اختلافات و تمایزات اندیشه‌های ابوحنیفه را با اهل حدیث کاهش دهند و وی را از عقاید، گرایشها و روشهای مخالف اکثریت اهل سنت تبرئه کنند و در زمره عالمان اهل سنت و جماعت قرار دهند.^{۱۶}

حنفیان اهل سنت و جماعت با اهداف مذکور، کتب منسوب به ابوحنیفه را بازبینی کردند و عناصری از اندیشه‌های وی را که با عقاید اهل حدیث سازگار نبود، حذف نمودند و یا به نفع عقاید اهل سنت و جماعت تغییر دادند و به توجیه و تفسیر آنها پرداختند. کتب و رساله‌هایی همانند *الفقه الاکبر، العالم و المتعلم و الوصیه* که در اصل نیز تألیف شخص ابوحنیفه نبود و به دست شاگردانش تنظیم شده بود، در ادوار بعدی به وسیله حنفیان اهل سنت و جماعت تغییرات بیشتری پیدا کرد، به گونه‌ای که امروزه مسائل کلامی مطرح در این کتب و رساله‌ها دقیقاً بر مبنای اندیشه‌های کلامی مکتب ماتریدی است و حتی اصطلاحات و تعبیرات به کار رفته در آنها (اصطلاح و نظریه کسب، تعبیر بلاکیف در مورد صفات خبری و...) همان اصطلاحات و تعبیراتی است که در حدود یک قرن پس از عصر ابوحنیفه، به دست ابوالحسن اشعری، ابومنصور ماتریدی و ابوجعفر طحاوی به وجود آمده است. در این میان، خود اصطلاح «اهل سنت و جماعت» نیز در زمان ابوحنیفه مرسوم نبوده و پس از عصر وی در سخن کسانی پدید آمد که عقل‌گرایی معتزلیان و اندیشه‌های شیعی را نمی‌پذیرفتند. در زمره آنان نیز برخی پیروان ابوحنیفه قرار داشتند. که بعدها به مکتب اشعری، ماتریدی و طحاوی روی آوردند و اصطلاح «اهل سنت و جماعت» و یا تعبیر «السواد الاعظم» را برای شناسایی خود از سایر فرق پسندیدند و برگزیدند.

بر اساس روایات بسیار محدود حنفیان کلامی و عدل‌گرا و روایت‌های منقول در منابع غیرحنفی (منابع کلامی، تاریخی، مناقب و غیره) و حتی پذیرش برخی روایتها و قرائت‌های حنفیان اهل سنت و جماعت و مکتب ماتریدی از اندیشه‌های کلامی ابوحنیفه، می‌توان اذعان کرد که وی در زمینه کلام راهی میانه را پیموده است که در بسیاری از مباحث کلامی آن روز، به معارف مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) نزدیک می‌شود. به عنوان مثال، عقیده او درباره قضا و قدر و نظریه امر بین الامرین^{۱۷} با مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) سازگاری دارد. دیدگاه وی در مورد ضرورت برخورد با امام جائز^{۱۸} نیز او را از عامه اهل سنت دور می‌کند و به شیعه و معتزله نزدیک می‌سازد. نیز موضع او در نزاع مربوط به خلق قرآن با مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) سازگار است.^{۱۹}

در باب «نظریه ارجاء» نیز باید گفت که ارجاء مورد نظر ابوحنیفه به معنای اباحی‌گری نیست، بلکه وی با این نظریه عمدتاً دیدگاه خوارج را تخطئه کرده و در پی آن بوده است که راه تکفیر مسلمانان از سوی همکیشانان را سد نماید. وی هیچ بی‌اعتنایی به ارزش عمل ندارد و عاصیان را نیز برخلاف جهمیه، به بهشت امیدوار نمی‌گرداند و حکم اخروی آنها را به

خدا و ا می گذارد.^{۲۰} قول به قدمت صفات ذاتی خدا، رؤیت بصری باری تعالی و حمل صفات خبری بر ظواهر آن نیز آن گونه که در منابع حنفیان اهل سنت و جماعت آمده است،^{۲۱} به احتمال زیاد ساخته و پرداخته ایشان بوده و نمی تواند حاکی از نظریه واقعی ابوحنیفه باشد. زیرا، علاوه بر اصل معتقدات منسوب به ابوحنیفه در این موارد، تعبیرات به کار رفته در تبیین نظریه ابوحنیفه نیز مربوط به مکاتبی چون ماتریدیه، اشاعره و طحاویه است و این اصطلاحات در زمان ابوحنیفه اساساً مرسوم نبوده است. اعتقاد وی در باب شفاعت نیز که مورد پذیرش پیروان ماتریدی اوست، با تعالیم مکتب اهل بیت (علیهم السلام) سازگار است.

تنها در زمینه زیادت و نقصان ناپذیری ایمان، نظریه ابوحنیفه با نظریه ایمان در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) سازگاری ندارد.^{۲۲} البته در این زمینه نیز نظریه ابوحنیفه خالی از مصلحت سنجی اجتماعی نیست. وی این نظریه مصلحت جویانه را بدان سبب ارائه داده است که به لحاظ اجتماعی، دغدغه عمده او در بحث ایمان، از بین بردن زمینه های تکفیر برادران ایمانی از سوی همکیشانان بوده است. نزاع بر سر مسئله ایمان و ادعاهای مرجئه از یک سو و خوارج از سوی دیگر و پیامدهای نظریه خوارج در باب ایمان، زمینه را برای تکفیر مسلمانان از سوی یکدیگر و در نتیجه ایجاد گسست اجتماعی بین مسلمانان فراهم کرده بود. لذا ابوحنیفه با اجتناب از گرایشهای افراطی و تفریطی، به دنبال پیشگیری از گسیختگیهای اجتماعی - دینی بوده است. او در عین اینکه بر ارزش عمل صالح در زندگی فردی و ارزش عدالت در زندگی اجتماعی تأکید دارد، بر خلاف خوارج، در زندگی فردی عمل را با همه ارزش آن، جدا از حقیقتی به نام ایمان می شمارد و بدون آنکه به مسلمان عاصی وعده بهشت داده باشد، او را مؤمن و برادر دینی دیگر افراد جامعه می شمارد و بدین ترتیب ولایت را جایگزین براثت خوارج می سازد. با این دیدگاه می توان گفت که نظریه ارجاء ابوحنیفه می توانست در آن روزگار پراشویی که با ضعف خلافت مرکزی و ظهور حرکت های مختلف نظامی با انگیزه های گوناگون مذهبی و سیاسی همراه بود، بدون آنکه مسلمانان را در بعد فردی بر عصیان جری سازد، در بعد اجتماعی آنان را گرد محور «برادر ایمانی» و «ولایت» گرد هم آورد.^{۲۳}

کلام آخر در زمینه دیدگاه های کلامی ابوحنیفه آنکه اگر ما حتی مکتب کلامی ماتریدیه و قرائت ابومنصور ماتریدی از اندیشه های کلامی ابوحنیفه را بپذیریم، باز هم به نظر می رسد که بین عقاید شیعه امامیه و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) با مکتب ماتریدی وجه اشتراک بیشتری وجود دارد تا بین امامیه و سایر مذاهب کلامی. بنابراین، می توان گفت که ماتریدیه نزدیک ترین مذهب کلامی به امامیه است.

طرح

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۳. مقایسه روش و منابع فقهی ابوحنیفه با مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

ابوحنیفه در اندیشه‌های فقهی و روش و منابع استنباط خویش، هماهنگی زیادی با مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ندارد. با این حال، در مواردی رویکردهای وی از رویکرد عمومی اهل سنت فاصله می‌گیرد و به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نزدیک می‌شود. در باب کتاب و سنت، روش استنباط ابوحنیفه و قواعد و اصول استخراج احکام از این دو منبع، هم اشتراکاتی با مذهب اهل بیت (علیهم السلام) دارد و هم تفاوت‌هایی. اهتمام وی به عام و خاص و نیز مطلق و مقید در قرآن،^{۲۴} با مذهب اهل بیت (علیهم السلام) سازگار است. اما قواعدی چون تزییق برخی ظواهر و تقسیم احکام به دست آمده از قرآن و سنت به فریضه و واجب،^{۲۵} از ویژگی‌های فقه ابوحنیفه است که در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) وجود ندارد.

نگاه انتقادی ابوحنیفه به اقوال و افعال صحابه و تابعین و این منابع مقبول نزد عموم اهل سنت و نگاه انتقادی وی به برخی راویان برجسته و مورد اهتمام اهل سنت چون ابوهریره،^{۲۶} وی را از رویکرد عمومی اهل سنت جدا می‌کند و به دیدگاه مذهب اهل بیت (علیهم السلام) نزدیک می‌سازد. ناگفته پیداست که موضع ابوحنیفه در این چند مورد که با نگاه شیعه هماهنگی قابل توجه دارد، موضع و رویکردی استراتژیک و دارای اهمیت ویژه است. برخورد انتقادی و سخت‌گیرانه ابوحنیفه با سلسله راویان اهل سنت در حالی است که وی در اخذ روایت از اهل بیت (علیهم السلام) - امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) - اساساً به دنبال بررسی سندی و نقد رجالی نیست و روایات ایشان را به صورت مرسل می‌پذیرد و مبنای عمل قرار می‌دهد.

مسئله مهم دیگر بحث رأی یا قیاس و استحسان در فقه ابوحنیفه است. قطعاً تمسک به قیاس و استحسان در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نکوهش شده و این دو جایگاهی در فقه اهل بیت (علیهم السلام) ندارد. اما فقه ابوحنیفه نیز به رغم برداشت مخالفان و آن گونه که در برخی منابع شیعی تصویر شده است، گرانبار از قیاس نیست و قیاس و استحسان نزد ابوحنیفه در موارد نسبتاً محدودی کاربرد دارد. چند نکته را در خصوص به کارگیری قیاس و استحسان از سوی ابوحنیفه باید در نظر بگیریم:

۱. ابوحنیفه رأی را فقط در امور غیرتعبدی و آن هم در صورت عدم وجود نص به کار می‌گرفت.^{۲۷}
۲. وی بسیاری از اخبار مرسل و آحاد به معنای امروزی آن را مبنای استنباط قرار داده و بر قیاس مقدم نموده است.^{۲۸}
۳. وی به صورت جزئی نیز موازین و قواعد خاص خود را در استفاده از قیاس و استحسان داشته است.^{۲۹}

با توجه به این نکات، این تصور که عمده کار ابوحنیفه در فقه «اجتهاد در برابر نص» است، تصور بی‌بنیادی خواهد بود.

۴. جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) از دیدگاه ابوحنیفه

۱.۴. مسئله امامت و نظریه سیاسی ابوحنیفه

الف) ترتیب تفضیل خلفای راشد

درباره موضع ابوحنیفه در این مسئله، اختلاف نظرهایی وجود دارد. صیمری از حنفیان متقدم عراق معتقد است که ابوحنیفه و شاگردانش ابویوسف و شیبانی، به تفضیل علی (علیه السلام) بر عثمان اعتقاد داشته‌اند.^{۳۰} موفق مکی نیز معتقد است که ابوحنیفه امام علی (علیه السلام) را برتر از عثمان می‌دانست.^{۳۱} از ابن عبدالبر نقل شده که ابوحنیفه می‌گفت: «علی أحب الینا من عثمان.»^{۳۲} ابن عبدالبر در جای دیگر می‌گوید: «قال الامام ابوحنیفه: الجماعة أن تفضل ابابکر وعمر وحب علیا وثمان.»^{۳۳} ابن ابی العز نیز می‌گوید: «وقد روی عن ابی حنیفة تقدیم علی علی عثمان.»^{۳۴} ملا علی قاری نیز در شرح *قه الاکبر* آورده است: «وروی عن ابی حنیفة تفضیل علی (علیه السلام) علی عثمان.»^{۳۵} قاری به دلیل مخالف بودن نظریه فوق با دیدگاه جمهور اهل سنت، در صحت انتساب آن به ابوحنیفه تردید می‌کند، اما تقدیم علی (علیه السلام) بر عثمان حتی در روایات شاگردان ابوحنیفه هم آمده است. بر اساس یک روایت از ابویوسف، نظریه «تفضیل شیخین و حب ختین (البته با تقدیم علی (علیه السلام) بر عثمان)» به ابوحنیفه نسبت داده شده است.^{۳۶} محمدبن حسن شیبانی نیز در *السیر الکبیر* می‌گوید: «ان نوح بن ابی مریم سأل اباحنیفة عن مذهب اهل السنة فقال: ان تفضل ابابکر وعمر وحب علیاً (علیه السلام) وثمان.»^{۳۷} به هر صورت، ابوحنیفه حضرت علی (علیه السلام) را در تمامی جنگ‌هایش بر طریق حق دانسته و دشمنان او را یاغی شمرده است.^{۳۸}

ب) مستحقان امامت و خلافت

در این زمینه، دیدگاه ابوحنیفه با دیدگاه رسمی اهل سنت تفاوت آشکاری دارد و به نظریه شیعه بسیار نزدیک است. وی در این باب ضمن بهره‌گیری از واژه‌های «امامت» و «امام»، مبارزه علیه امام جائز را همانند شیعه واجب می‌داند. علاوه بر این، ابوحنیفه امامت و خلافت را حق فرزندان امام علی (علیه السلام) از بن فاطمه (سلام الله علیها) می‌دانست و عقیده داشت که خلفای معاصر او خلافت را غصب و در حق اهل بیت (علیهم السلام) ظلم کرده‌اند.^{۳۹} از مجموع روایتها می‌توان به این نتیجه رسید که نظریه ابوحنیفه در باب امامت به عقیده زیدیه نزدیک می‌شود و بلکه همان عقیده بسیاری از زیدیان است.

ج) روش گزینش امام یا خلیفه

ابوحنیفه امام را منصوب به وصایت نمی‌دانست. وی ضمن تأکید بر اینکه امامت از آن فرزندان علی (علیه السلام) است، معتقد بود روش انتخاب امام این است که امام قبل از

طهر

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۱۵۲

سلطه پیدا کردن بر مسلمانان، باید سابقاً با بیعت کامل از سوی مسلمانان انتخاب شود، و امامت و خلافت با وصایت و اینکه فرد خودش را امام یا خلیفه فرض کند نیست؛ هر چند مسلمانان بعداً از او پیروی کنند و از خلافتش راضی باشند.^{۴۰}

۲.۴. روابط ابوحنیفه با امام باقر(علیه السلام)

امام باقر(علیه السلام) در اکثر منابع شیعی و سنی به عنوان استاد ابوحنیفه مطرح شده است.^{۴۱} روایات ابوحنیفه از امام باقر(علیه السلام) در مواردی از مسانید وی دیده می شود.^{۴۲} در منابع زیادی، امام باقر(علیه السلام) به عنوان اولین فرد آل البیت(علیهم السلام) که ابوحنیفه از او علم دریافت می کرده، معرفی شده است.^{۴۳} ابن حجر هیثمی سه نفر از اهل بیت(علیهم السلام) را از استادان ابوحنیفه می داند: امام باقر، امام صادق و زیدبن علی(علیهم السلام).^{۴۴} در برخی منابع آمده است که حمادبن ابی سلیمان و حفص بن غیاث نخعی (استادان ابوحنیفه)، از زمره اصحاب امام باقر(علیه السلام) بوده اند.^{۴۵} ظاهراً در یکی از سفرها ابوحنیفه دو سال در مدینه مقیم می شود و جمله معروف او «لولا السنتان هلک النعمان»^{۴۶} نشان دهنده این است که او از امام باقر(علیه السلام) استفاده وافر برده است. آلوسی می گوید: «هذا ابوحنیفه وهو من اهل السنة یفتخر ویقول بأفصح لسان: لولا السنتان هلک النعمان»^{۴۷}

۳.۴. روابط ابوحنیفه با امام صادق(علیه السلام)

در منابع شیعی و سنی آمده است که ابوحنیفه بسیار تحت تأثیر شخصیت و مقام علمی امام صادق(علیه السلام) بوده و در این خصوص می گفت: «والله ما رأیت أفضه من جعفر بن محمد الصادق». علاوه بر منابع شیعی، بسیاری از منابع اهل سنت نیز امام صادق(علیه السلام) را از استادان ابوحنیفه می دانند.^{۴۸} ابوزهره جمله «لولا السنتان هلک النعمان» را در مورد امام صادق(علیه السلام) می داند و می گوید احتمالاً این دو سال همان دو سالی است که ابوحنیفه از نزد ابن هبیره به حجاز مهاجرت و فرار نمود و در آنجا دو سال نزد امام صادق(علیه السلام) شاگردی کرد.^{۴۹} بر اساس برخی روایات، «مادر ابوحنیفه چندی در عقد امام صادق(علیه السلام) بوده است.» البته برخی این نسبت را ناشی از خلط بین ابوحنیفه و ابوالبختری قرشی می دانند.^{۵۰}

بسیاری از روایات حنفی نیز حکایت از روابط دوستانه ابوحنیفه با امام صادق(علیه السلام) دارد. در جامع المسانید ابوحنیفه چنین آمده است:

روزی ابوحنیفه در مراسم حج نزد امام صادق(علیه السلام) آمد و امام با او معانقه نمود و از احوال او و خانواده اش پرسید. فردی سؤال کرد: آیا این مرد را می شناسی؟ امام فرمود: من از احوال او و خانواده اش می پرسم و تو می پرسی آیا او را می شناسی؟ این ابوحنیفه فقیه ترین مردم شهر خود

است.^{۵۱} بر اساس روایت دیگری، فردی نزد ابوحنیفه آمد و گفت: نذر کرده‌ام مقداری پول به امام عادل بدهم، پیشنهاد می‌کنی به چه کسی بپردازم؟ ابوحنیفه گفت: اگر می‌خواهی امام عادل را بشناسی و مال خودت را به او رد کنی، پس او را به جعفر بن محمد (علیه السلام) بده.^{۵۲}

ابوالقاسم بغار از ابوحنیفه نقل می‌کند:

حسین بن زیاد روایت کرده که شنیدم از ابوحنیفه سؤال شد: فقیه‌ترین کسی که دیدی چه کسی بوده است. وی گفت: جعفر بن محمد (علیه السلام)؛ و آن زمانی بود که منصور کسی را به دنبال من فرستاد و گفت: ای ابوحنیفه، همانا مردم پیرامون جعفر بن محمد (علیه السلام) گرد آمده‌اند و شیفته او شده‌اند. از مسائل مشکلی که داری، تعدادی را جمع کن که از او بپرسی (تا شاید از جواب عاجز ماند و از محبوبیت امام کاسته شود). چهل مسئله را آماده کردم، بعد به سوی منصور در حیره رفتم. منصور قبلاً امام صادق (علیه السلام) را خواسته بود و وی در مجلس نشسته بود. وقتی چشمم به جعفر افتاد، عظمت و هیبتی از او در نظرم نمودار شد که هیبت منصور مرا آن‌چنان نگرفته بود. سلام کردم و منصور اشاره کرد که بنشینم. سپس به جعفر بن محمد (علیه السلام) روی کرد و گفت: ای اباعبدالله! این ابوحنیفه است. وی گفت: بلی می‌شناسمش. منصور به من گفت: مسائل خود را از اباعبدالله بپرس. من مسائلم را یک‌یک از وی سؤال کردم. او جواب می‌داد و می‌فرمود: در این مسئله نظر شما (نظر اهل عراق و اصحاب رأی) چنین است، و نظر اهل مدینه (اهل حدیث) چنین است و نظر ما هم این است. در هر یک از مسائل ممکن است با شما هم‌نظر باشیم و ممکن است با اهل مدینه و ممکن است با هر دو گروه مخالف و نظر مستقل داشته باشیم. چهل سؤال تمام شد و او هیچ کدام را بی‌جواب نگذاشت. سپس ابوحنیفه گفت: «الیس اعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس؛ آیا داناترین مردم آگاه‌ترین آنها به اختلاف مردم نیست؟»^{۵۳}

ابوزهره می‌گوید: «علما امام جعفر صادق (علیه السلام) را از استادان ابوحنیفه شمرده‌اند؛

هر چند هر دو هم‌سن و سال بوده‌اند.»^{۵۴}

در یکی از روایاتی که حاکی از احترام و ارادت ابوحنیفه به امام صادق (علیه السلام) است،

آمده است:

ابوحنیفه به در منزل امام صادق (علیه السلام) آمد. امام از خانه خارج شد، در حالی که به عصا تکیه داده بود. ابوحنیفه به حضرت گفت: ای اباعبدالله، این عصا چیست؟ سن و سال تو اقتضا ندارد که به عصا نیاز داشته باشی. امام فرمود: بلی، اما این عصای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و

طبری

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۱۵۴

می‌خواهم به آن تبرک بجویم. ابوحنیفه گفت: اگر می‌دانستم که این عصای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است، بلند می‌شدم و آن را می‌بوسیدم. امام فرمود: سبحان الله! و آرنج ابوحنیفه را کشید و فرمود: ای نعمان! تو می‌دانی که این [موی من] از موی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و این [پوست من] از پوست رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است، پس چرا نبوسیدی؟ ابوحنیفه خم شد تا دست امام را ببوسد، و دست خود را از آستینش بیرون کشید، دست امام را فشار داد و وارد منزل امام شد. ۵۵

در روایت دیگری آمده است:

ابوحنیفه به امام صادق (علیه‌السلام) گفت: فدایت گردم. حدیثی به من بگو تا از تو روایت کنم. حضرت فرمود: پدرانم از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: خداوند میثاق و طینت اهل بیت مرا از اعلیٰ علین گرفت و طینت شیعه ما را از آن گرفت. اگر اهل زمین و آسمان تلاش کنند تا چیزی را از این حقیقت تغییر دهند، نمی‌توانند. پس از آن ابوحنیفه و همراهانش به شدت گریستند. ۵۶

در روایت مفصل دیگری نیز آمده است زمانی که امام صادق (علیه‌السلام) به سوی عراق می‌آمد و وارد «حیره» شد، ابوحنیفه بر آن حضرت وارد شد و درباره «امر به معروف»، «نهی از منکر»، تفسیر آیه «ثم لتسئلن يومئذ عن النعیم» و «جاودانگی قرآن» از آن حضرت بسیار مؤدبانه سؤال و استفسار نمود. ۵۷

قاضی نعمان مغربی می‌گوید:

همانا ابو عبدالله جعفر بن محمد (علیه‌السلام) و اصحابش، ابوحنیفه و اصحاب وی از اهل عراق را به جهت نزدیکی‌شان به تشیع رد نمی‌کردند؛ چون آنها معارف دینی خود را از اصحاب [امام علی (علیه‌السلام)] که در عراق بودند، فرا گرفته بودند. به همین جهت، امام صادق (علیه‌السلام) و اصحابش امیدوار بودند که ابوحنیفه و اصحابش به سوی حق بازگردند. ۵۸

۴.۴. ابوحنیفه و علویان

آنچه درباره دیدگاه سیاسی ابوحنیفه آمد، با عملکرد سیاسی وی منطبق است. از آنجا که ابوحنیفه حکومت اموی و عباسی را مشروع نمی‌دانست، هیچ‌گاه حاضر نشد دعوت آن حکومتها را مبنی بر همکاری وی با ایشان بپذیرد. ابن‌هبیره عامل مروان اموی در عراق، با ابوحنیفه صحبت کرد تا وی منصب قضاوت کوفه را متقبل شود، اما ابوحنیفه سر باز زد. به همین دلیل، ابن‌هبیره یازده روز و هر روز ده تازیانه به ابوحنیفه می‌زد. با این حال، ابوحنیفه

منصب قضاوت را نپذیرفت. افزایش فشار از جانب ابن هبیره، ابوحنیفه را ناچار ساخت تا کوفه را ترک کند و به مکه بگریزد و دو سال بازمانده از سلطه امویان را در آنجا به سر برد.^{۵۹} در پی پیروزی عباسیان و به خلافت رسیدن سفاح، ابوحنیفه به کوفه مراجعت کرد. در ارتباط با عباسیان نیز تقریباً همه منابعی که درباره ابوحنیفه چیزی نوشته‌اند، اتفاق نظر دارند و مسلم دانسته‌اند که ابوحنیفه خلافت عباسیان را منکر بود و هرگز با سفاح و منصور بیعت نکرد.^{۶۰} خطیب بغدادی می‌نویسد: ابو جعفر منصور (عباسی) ابوحنیفه را به بغداد فرا خواند تا منصب قضاوت را به او واگذارد و در آن مورد بسیار اصرار نمود، اما ابوحنیفه نپذیرفت. سپس منصور دستور داد تا ابوحنیفه را به زندان انداختند. پس از آن نیز چندین بار او را از زندان خارج کردند و نزد منصور آوردند. منصور نیز باز منصب قضاوت را به او پیشنهاد کرد، اما ابوحنیفه هرگز نپذیرفت.^{۶۱}

«پافشاری منصور بر اینکه پای ابوحنیفه را به امور دیوانی کشور بکشاند، ممکن است واکنش در برابر پیشینه سیاسی وی بوده باشد.»^{۶۲} منصور به خوبی می‌دانست که ابوحنیفه از همان آغاز، حامی قیام‌های علوی ضد اموی و عباسی بوده است و باید با کشاندن پای ابوحنیفه به دربار، او را کنترل کند. وقتی پیشنهاد قضاوت سودی نبخشید، او را به زندان انداخت و سرانجام نیز او را در زندان مسموم نمود. ابوحنیفه از قیام‌های علویان مخالف دستگاه اموی و عباسی نیز به صورت جدی حمایت کرد. اکنون در ادامه به روابط ابوحنیفه با علویان و جریان حمایت مالی و تبلیغاتی وی از قیام‌های ایشان نگاهی می‌اندازیم.

الف) ابوحنیفه و زیدبن علی (علیه‌السلام)

ابوحنیفه یکی از حامیان جدی قیام زیدبن علی (علیه‌السلام) به شمار می‌رود. البته روابط زیدبن علی (علیه‌السلام) و ابوحنیفه، فراتر از یک چارچوب سیاسی صرف است و جنبه عمیق علمی دارد. زیدبن علی (علیه‌السلام) در بسیاری از منابع شیعی و سنی به عنوان استاد ابوحنیفه مطرح است و ابوحنیفه از وی به ویژه در بینش سیاسی خود بسیار متأثر بوده است. در برخی از نقلها آمده است که ابوحنیفه در ایام اقامت خود در حجاز، دو سال نزد زیدبن علی (علیه‌السلام) شاگردی کرده و از علم و فقه، سرعت جوابگویی، بیان زیبا و قدرت اقتناع زید بسیار تمجید نموده است.^{۶۳} ابوزهره می‌گوید:

ابوحنیفه درباره عباسیان چیزی نگفت تا اینکه فرزندان علی (علیه‌السلام) در برابر عباسیان قد علم کردند و خصومت بین ایشان شدت گرفت. ابوحنیفه دوستدار فرزندان علی (علیه‌السلام) بود و به آنها تعصب داشت و برای آنها ایثار می‌کرد و طبیعتاً از غضب آنها غضبناک می‌شد؛ خصوصاً هنگام قیام نفس زکیه و ابراهیم برادرش که ابوحنیفه با پدر ایشان رابطه علمی داشت و او از شیوخ ابوحنیفه محسوب می‌شد.^{۶۴}

ابن بزازی در مناقب خود آورده است:

زمانی که زید بن علی زین العابدین (علیه السلام) در سال ۱۲۱ هجری علیه هشام بن عبدالملک قیام نمود، ابوحنیفه گفت: قیام او شبیه خروج جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز جنگ بدر است.^{۶۵} به ابوحنیفه گفتند: چرا خودت همراه او قیام نکردی؟ در جواب گفت: امانتهای مردم نزد من است. این امانتها را به ابن ابی لیلی عرضه کردم و نپذیرفت. لذا ترسیدم که جاهلانه بمیرم. روایت دیگر این است که ابوحنیفه دلیل عدم حضور نظامی خود در قیام زید را این گونه بیان کرد:

اگر یقین می داشتم که مردم او را ترک نمی کنند و تنها نمی گذارند، چنان که پدرش را تنها گذاشتند، قطعاً به همراه او جهاد می کردم؛ چون او امام بر حق است، اما فعلاً با مالم او را همراهی می کنم.^{۶۶}

در منابع متعدد آمده است که پس از آن ابوحنیفه ده هزار درهم برای زید فرستاد و به فرستاده خود گفت: «عذر مرا برای زید بازگو کن.»^{۶۷} ابوالفرج اصفهانی به نقل از فضیل بن زبیر می نویسد:

ابوحنیفه به من گفت: از فقها چه کسانی با زید همراهی کرده اند؟ گفتم: سلیمه بن کهیل، یزید بن ابی زیاد، هارون بن سعد، هاشم بن برید، ابوهاشم رمانی، حجاج بن دینار و جز آنان. ابوحنیفه گفت: به زید بگو من برای تقویت تو در جهاد علیه دشمنان، امکاناتی اختصاص داده ام و تو و اصحابت می توانی با آن سلاح و ابزار جنگی تهیه کنی. فضیل می گوید: سپس کمک مورد نظر را به من داد تا به زید بسپارم و زید آنها را از من گرفت.^{۶۸}

ب) ابوحنیفه و نفس زکیه و ابراهیم بن عبدالله

محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)، معروف به «نفس زکیه»، در سال ۱۴۵ هجری در مدینه علیه منصور عباسی قیام کرد. نفس زکیه برادرش ابراهیم بن عبدالله بن حسن را به بصره فرستاد تا از مردم و شیعیان آنجا برای همراهی با وی دعوت کند. تعدادی از فقهای عراق به دعوت نفس زکیه و ابراهیم جواب مثبت دادند. از آن جمله، ابوحنیفه جدی ترین فقیهی بود که در تأیید و همکاری با نفس زکیه و ابراهیم نفوذ خود را به کار گرفت. او مردم را به یاری ابراهیم ترغیب می کرد و در نامه ای از ابراهیم دعوت کرد تا به کوفه بیاید و از یاری بیشتر وی برخوردار گردد.^{۶۹} خطیب بغدادی نقل می کند:

ابواسحاق فزاری گفته است: خیر مرگ برادرم از عراق به من رسید (که با ابراهیم بن عبدالله طالبی خروج کرده بود). من به کوفه آمدم و به من

خبر رسید که او کشته شده و با سفیان ثوری و ابوحنیفه مشورت کرده است... نزد ابوحنیفه آمدم و از او پرسیدم: آیا از تو استفتا کرده بود؟ گفت: بلی. گفتم: چه فتوا دادی؟ گفت: فتوای قیام دادم. سپس به او گفتم: خداوند به تو جزای خیر ندهد. گفت: این نظر من است. سپس برای او در رد نظرش حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کردم. ابوحنیفه گفت: «این حدیث خرافه [و غیر معتبر] است.»^{۷۰}

زفر بن هذیل (شاگرد ابوحنیفه) می گوید: ابوحنیفه حمایت خود را از قیام ابراهیم علنی کرده بود و فتوا به همراهی با او می داد. او به همراه مسعر بن کدام به ابراهیم نوشت که به کوفه بیاید و آنان تعهد می کنند تا وی را یاری دهند و مردم کوفه را با وی همراه سازند. مرجئه از این بابت به ابوحنیفه و مسعر انتقاد می کردند.^{۷۱} ابوالفرج اصفهانی نیز می گوید:

ابواسحاق فزاری می گوید: نزد ابوحنیفه آمدم و به او اعتراض کردم و گفتم: آیا از خدا نمی ترسی که به برادر من فتوای قیام به همراه ابراهیم دادی تا به قتل رسید؟ ابوحنیفه در پاسخ گفت: کشته شدن برادر تو برابر است با اینکه او در روز جنگ پدر کشته شده باشد، و شهادت او در کنار ابراهیم برای او از زندگی بهتر است. فزاری اضافه می کند: پرسیدم: چرا خود نرفتی؟ ابوحنیفه گفت: امانتهای مردم نزد من بود.^{۷۲}

ابراهیم بن سوید حنفی می گوید: در ایام قیام ابراهیم، ابوحنیفه مهمان من بود. از او پرسیدم: پس از حج واجب، آیا قیام به همراه این شخص بهتر است یا حج مستحبی؟ ابوحنیفه گفت: «یک جهاد پس از حجة الاسلام برتر از پنجاه حج [مستحبی] است.»^{۷۳} نیز وی نقل کرده است که زنی نزد ابوحنیفه آمد و گفت: فرزند من قصد خروج با این مرد (ابراهیم) را دارد. در این باره چه می گویی؟ ابوحنیفه گفت: «او را منع نکن.»^{۷۴} حماد بن اعین نیز می گوید: «ابوحنیفه مردم را به خروج با ابراهیم تحریک می کرد و آنان را به پیروی از او دستور می داد.»^{۷۵} ابن بزاز نقل می کند که هر گاه نام ابراهیم بن عبدالله نزد ابوحنیفه برده می شد، اشک در چشمان او حلقه می زد.^{۷۶}

عبدالله بن ادريس نیز می گوید: «ابوحنیفه بر منبر نشسته بود و دو نفر از او در مورد خروج با ابراهیم استفتا کردند و او در جواب گفت: قیام کنید»^{۷۷} همچنین ابوالفرج اصفهانی از محمد بن منصور راضی نقل می کند که ابوحنیفه در نامه ای که به ابراهیم بن عبدالله نوشت، چنین آورد:

وقتی بر دشمن غلبه کردی، به سیره جدت علی بن ابی طالب (علیه السلام) درباره اصحاب جمل با آنان رفتار نکن که شکست خورده را نکشت و اموال را بر نداشت و فراری را دنبال نکرد و مجروح را از میان نبرد؛ زیرا آنان گروه حامی - پشتیبان و عقبه - نداشتند؛ بلکه به سیره جدت در صفین عمل کن

طبرستان

که اسیر می‌کرد و جریح را نابود می‌کرد و غنائم را تقسیم می‌نمود؛ زیرا پشت سر این سپاه اهل شام بودند و در آنجا زندگی می‌کردند.^{۷۸} این نامه به دست منصور افتاد. به همین خاطر ابوحنیفه را فرا خواند و مسموم کرد.

ابوحنیفه پس از مرگ در بغداد مدفون شد.^{۷۹} ابن حجر هبشی و صاحب عقودالجمان نیز جریان ده روز تازیانه زدن به ابوحنیفه را به دستور منصور و در جریان قیام ابراهیم بن عبدالله می‌دانند و نقل می‌کنند که منصور ابوحنیفه را برای قضا و اینکه در تحت فرمان او قاضی بلاد اسلامی باشد، فراخواند و ابوحنیفه امتناع کرد. منصور خشمگین شد و قسم خورد که اگر نپذیرد وی را به زندان اندازد و بر وی سخت بگیرد. ابوحنیفه باز هم نپذیرفت و منصور وی را به زندان انداخت. پس از آن منصور همیشه برای وی به زندان پیام می‌فرستاد که اگر دوست دارد آزاد شود، باید منصب قضاوت را بپذیرد، اما ابوحنیفه همچنان مقاومت می‌نمود. از آنجا که ابوحنیفه به شدت به امتناع خویش ادامه می‌داد، منصور دستور داد تا او را هر روز از زندان خارج کنند و روزانه ده تازیانه به او بزنند و در بازار بگردانند. این دستور اجرا شد و هر روز به گونه‌ای او را تازیانه‌های شدید و دردناکی می‌زدند که خون از پشت پاهای او جاری می‌شد و با داد و فریاد او را در بازار می‌گرداندند و دوباره به زندان بر می‌گرداندند. در زندان نیز حتی خوراک و آب آشامیدنی را از وی مضایقه می‌کردند تا اینکه پس از پنج روز در حال گریه و دعا از دنیا رفت.^{۸۰}

ابن حجر و محمد بن یوسف صالحی در نقل دیگری آورده‌اند که جماعتی روایت کرده‌اند که [در زندان] به ابوحنیفه قذحی دادند که در آن سم ریخته شده بود. ابوحنیفه از خوردن آن امتناع ورزید و گفت: من می‌دانم که چه چیزی در قذح است؛ بنابراین، در قتل نفسم با شما همکاری نخواهم کرد. سرانجام نوشیدنی را به زور به دهان وی ریختند و او جان باخت. گفته شده که این ماجرا در حضور منصور انجام گرفت و ابوحنیفه وقتی احساس کرد که می‌میرد، به سجده رفت و در حال سجده از دنیا رفت.^{۸۱} ابن حجر اضافه می‌کند که گفته شده امتناع از پذیرش منصب قضا نمی‌توانست دلیل منصور برای این قتل شنیع باشد. سبب اصلی آن بود که برخی دشمنان ابوحنیفه به منصور خبر رسانده بودند که او ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن علی (علیه السلام) را که در بصره علیه منصور قیام کرده بود، علیه حکومت منصور بر انگیزخته است. بدین جهت، منصور از اینکه ابوحنیفه از همکاری با وی سر باز زده و ابراهیم را با مال هنگفتی تقویت نموده است، خشمگین شد. به همین سبب، منصور ابوحنیفه را به بغداد فراخواند و چون بهانه‌ای برای قتلش نداشت، از او درخواست نمود تا منصب قضاوت را بپذیرد. با آنکه می‌دانست ابوحنیفه هرگز نمی‌پذیرد. تا با امتناع ابوحنیفه، سببی برای قتلش فراهم کند.^{۸۲}

برخی به دلیل همکاریهای ابوحنیفه با علویان و شاگردی و روابط علمی او با ایشان، ابوحنیفه را «شیعه زیدی» و «زیدی بتری» نامیده‌اند.^{۸۳} هر چند این نسبت دارای مفهوم دقیق فرقه شناختی نیست،^{۸۴} اما روشن است که علاوه بر عملکرد سیاسی ابوحنیفه، دیدگاه سیاسی و نظریه وی در مورد امامت، شبیه دیدگاه زیدیه است. ما از قرن سوم به بعد شاهد اختلاطی بین فقه شیعی زیدی، حنفی و اعتقاد معتزلی هستیم. دلیل این امر نیز در همان تحولات انقلابی و فکری میانه قرن دوم هجری و وقوع دو قیام زیدی (قیام نفس زکیه و ابراهیم) نهفته است. علاوه بر ابوحنیفه و تعدادی از فقهای دیگر، برخی از رهبران معتزله نیز از این قیامها حمایت کردند. این نزدیکی به مرور سبب شد تا فقه حنفی و کلام معتزلی در میان زیدیه رواج یابد. این روند تا قرن هفتم هجری نیز ادامه می‌یابد. یکی از نمونه‌های آن، موفق‌بن‌احمد خوارزمی حنفی است که هم حنفی است، هم معتزلی و هم زیدی. همراهی ابوحنیفه با قیامهای علوی سبب شد تا بعدها نیز برخی از حنفیان با این قیامها همراهی کنند؛ گرچه این مسئله به صورت شایسته در میان حنفیان جا نیفتاد و رویه انقلابی ابوحنیفه در میان طرفداران وی ترک شد.^{۸۵}

موفق مکی نیز به دلیل همان روش و منش سیاسی و کلامی ابوحنیفه، وی را شیعه می‌خواند و می‌گوید در او نزعه شیعی وجود داشت.^{۸۶} به نقل مکی، ابوحنیفه خود درباره علل دشمنی محدثان با وی می‌گفت: «دشمنی محدثان با ما برای آن است که ما خاندان رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت او را دوست می‌داریم و به فضایل ایشان معترف هستیم».^{۸۷} محمدبن‌جعفر دیباج، فرزند امام صادق (علیه‌السلام) و یکی از امامان زیدی، ضمن ستایش از ابوحنیفه، عمل او در یاری زید را دلیل مودت و دوستی او به اهل بیت (علیهم‌السلام) دانسته است. ابوالفرج نقل می‌کند که امام باقر (علیه‌السلام) در دارالاماره صدا می‌زد:

خدا رحمت کند ابوحنیفه را که مودت و دوستی او به ما اهل بیت (علیهم‌السلام) در یاری رساندن وی به زیدبن‌علی (علیه‌السلام) و نیز برخوردش با ابن‌مبارک و نفرین او که فضائل ما را کتمان می‌کرد، ثابت شد.^{۸۸}

۵.۴. اعتماد ابوحنیفه به روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)

ابوحنیفه ضمن نقل روایت‌های معتابه از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) که در مسانید او فراوان به چشم می‌خورد،^{۸۹} به احادیث منقول ایشان به راحتی اعتماد می‌کند و حتی در پی بررسی سلسله‌سندی آنها بر نمی‌آید. در این زمینه شیخ مفید (قدس سره) روایت زیر را نقل می‌کند: محمدبن‌یزید البانی می‌گوید: نزد جعفربن‌محمد (علیه‌السلام) بودم که عمربن‌قیص ماصر، ابوحنیفه و عمربن‌ذر، با جمعی از اصحابشان وارد

شدند و از حضرت در باره ایمان سؤال کردند. حضرت فرمود: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): «لا یزنی الزانی وهو مؤمن، ولا یسرق وهو مؤمن، ولا یشرب الخمر وهو مؤمن.» افراد حاضر در مجلس به یکدیگر نگاه کردند. عمر بن ذر به حضرت گفت: پس اینها را چه بنامیم؟ حضرت فرمود: به چیزی که خدا آنها را نامیده و به اعمالشان؛ خداوند می فرماید: «والسارق والسارقة... الزانی والزانیة...». افراد به همدیگر نگاه کردند... و هنگامی که از مجلس خارج شدیم، عمر بن ذر به ابوحنیفه گفت: چرا نپرسیدی که (امام صادق (علیه السلام)) از طریق چه کسی این روایت را از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند؟ ابوحنیفه در پاسخ گفت: از کسی که (به صورت مستقیم) می گوید: «قال رسول الله (صلی الله علیه وآله)»، نیازی به سؤال (از سند) نیست.^{۹۰}

بر اساس یک روایت دیگر، ابوحنیفه در مورد امام صادق (علیه السلام) می گفت: «من رجال حدیث را دیده و از آنها حدیث فرا گرفته ام، اما جعفر بن محمد (علیه السلام) صحفی است.» وقتی این سخن به گوش امام صادق (علیه السلام) رسید، حضرت خندید و فرمود: «او راست می گوید، من صحفی هستم، من صحف اجدادم و صحف ابراهیم و موسی (علیهم السلام) را خوانده ام.»^{۹۱}

روایات منقطع منقول از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که ایشان مستقیماً «قال رسول الله (صلی الله علیه وآله)» می فرمایند، از طریق ابوحنیفه در کتاب الآثار ابویوسف فراوان به چشم می خورد. به عنوان نمونه، در باب نماز نافله، روایتی به این سبک آمده است: «روی ابویوسف عن ابی حنیفة عن ابی جعفر محمد بن علی (علیه السلام) عن النبی (صلی الله علیه وآله) انه کان یصلی بعد العشاء الاخرة الى الفجر، فیما بین ذلك ثمانی رکعات و...»^{۹۲} ابو زهره می گوید:

ابوحنیفه حدیث را به صورت منقطع از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که سندش از خود وی (امام باقر) تجاوز نمی کند و ابوحنیفه حدیث را به این صورت از کسی نمی پذیرد مگر اینکه آن شخص از جهت ثقه بودن و اطمینان در نزد وی منزلتی یگانه داشته باشد؛ زیرا این (روایت از امام باقر) در حقیقت تلقی علم است نه صرفاً تلقی روایت.^{۹۳}

۶.۴. ابوحنیفه و نقل فضائل اهل بیت (علیهم السلام)

همان گونه که در فصل چهارم اشاره کردیم، ابوحنیفه جز در ستایش ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و افراد وابسته به این خاندان، سخنی نگفته و در شأن کسی فضیلتی نقل نکرده است. جدا از برخی سخنان او که در شأن امام علی (علیه السلام)، صادقین و زید بن علی در

فصول قبلی گذشت، فضایل دیگری نیز در مورد ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از ابوحنیفه نقل شده است. ابن حجر عسقلانی در *تهذیب التهذیب* نقل می کند که ابوحنیفه می گفت: «هدتی نزد جعفر بن محمد (علیه السلام) رفت و آمد می کردم. او را همواره در یکی از این سه حالت می دیدم؛ یا نماز می خواند، یا در حال روزه بود و یا قرآن تلاوت می کرد و هرگز او را ندیدم که بدون وضو حدیث نقل کند».^{۹۴} نیز از ابوحنیفه روایت شده است که در مورد امام صادق (علیه السلام) می گفت: «در علم و عبادت و پرهیزگاری برتر از جعفر بن محمد (علیه السلام) هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرده است».^{۹۵}

در روایت دیگری پس از ذکر برخی مذاکرات ابوحنیفه با امام صادق (علیه السلام) آمده است: «ابوحنیفه سر امام را بوسید و از خانه آن حضرت خارج شد، در حالی که می گفت: امام صادق (علیه السلام) داناترین مردم است و من نزد او عالمی ندیدم».^{۹۶} در روایت دیگری که در منابع متعدد آمده است، ابوحنیفه به مدح امام موسی کاظم (علیه السلام) می پردازد و از دانایی آن حضرت خبر می دهد و پس از گفت و گوی با او، در شان آن حضرت می گوید: «دریة بعضها من بعض والله سمیع علیم».^{۹۷} در *تحف العقول* ذیل همین روایت آمده است که ابوحنیفه می خواست به منظور سؤال در باب جبر و اختیار پیش امام صادق (علیه السلام) برود. وقتی جواب سؤالش را از امام کاظم (علیه السلام) دریافت نمود، به جواب آن حضرت اکتفا و اعتماد کرد و دیگر نیازی ندید که به امام صادق (علیه السلام) مراجعه کند.^{۹۸}

۷.۴. پذیرش مرجعیت علمی اهل بیت (علیهم السلام)

برخی روایات منقول در منابع شیعی حاکی از این است که ابوحنیفه اهل بیت (علیهم السلام) را به عنوان مرجع علمی می پذیرفته و در برابر سخنان ایشان موضع مخالف نمی گرفته است. به عنوان نمونه، در کافی روایتی از معاویه بن عمار نقل شده است که بر اساس آن، ابوحنیفه با شنیدن حکم مسئله ای در باب ارت از امام صادق (علیه السلام)، از نظر خود بر می گردد و به فرموده امام (علیه السلام) گردن می نهد.^{۹۹}

همین ماجرا را شیخ طوسی (قدس سره) این گونه روایت نموده است: معاویه بن عمار می گوید:

من به ابوحنیفه گفتم که حکم مسئله را از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم و ایشان چنین جواب دادند. ابوحنیفه گفت: «قسم به خدا سخن او سخن حق است» و نظر امام صادق (علیه السلام) را پذیرفت و به اصحاب خود نیز آن را اعلام نمود. من به جهت کاری در جلسه ابوحنیفه نشستم و شنیدم که اصحاب وی در خصوص فرموده امام صادق (علیه السلام) با هم صحبت می کردند. برخی اصحاب ابوحنیفه از نظریه پیشین ابوحنیفه سخن می گفتند و آنان که تغییر نظر ابوحنیفه را شنیده بودند، [کسانی را که از نظریه نخستین ابوحنیفه سخن می گفتند] تخطئه می کردند.^{۱۰۰}

در روایت مفصل دیگری که گفت و گویی بین ابوحنیفه و امام صادق (علیه السلام) را گزارش می کند، آمده است که پس از پایان گفت و گو، ابوحنیفه در مورد اهل بیت (علیهم السلام) و امام صادق (علیه السلام) گفت: «اللّٰهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».^{۱۰۱} شیخ صدوق نقل می کند که ابوحنیفه می گفت: «لولا جعفر بن محمد (ع) ما علم الناس مناسك حجهم».^{۱۰۲} روایاتی که ذیل عناوین نقل فضایل، اعتماد به روایات اهل بیت (علیهم السلام) و برخی روایاتی که ذیل عناوین دیگر پس از این خواهد آمد، همگی دال بر این است که ابوحنیفه اهل بیت (علیهم السلام) را به عنوان مرجع در مسائل علمی - دینی قبول داشته و همواره به ایشان مراجعه نموده و سوالات خود را از ایشان می پرسیده است. نکته دیگر اینکه در بسیاری از این روایات، ابوحنیفه با تعبیر «یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله)» امام صادق (علیه السلام) را مخاطب قرار می دهد که خود نمایانگر اعتقاد ابوحنیفه به جایگاه ویژه اهل بیت (علیهم السلام) و امام صادق (علیه السلام) و نشان دهنده احترام و ادب وی به ایشان است.

۸.۴. روایات ابوحنیفه از اهل بیت (علیهم السلام) در منابع شیعی

علاوه بر روایاتی از ابوحنیفه که فضایی از اهل بیت (علیهم السلام) را در بر دارد، وی در برخی روایات دیگر نیز در منابع شیعی در سلسله روایات اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته است. در این روایات، ابوحنیفه برای به دست آوردن حکم مسئله ای، به اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه می کند که خود حاکی از پذیرش مرجعیت علمی اهل بیت (علیهم السلام) است.^{۱۰۳}

۹.۴. ابوحنیفه و عزاداری امام حسین (علیه السلام)

عبدالجلیل قزوینی در *التقصص* به شرکت ابوحنیفه در عزاداری امام حسین (علیه السلام) اشاره می کند. وی در جواب مؤلف ناشناس *بعض فضائل الروافض* که می گوید یکی از بدعت های شیعیان این است که در سالگرد شهادت امام حسین (علیه السلام) به سر و سینه می زنند و به عزاداری می پردازند، می گوید: این سنت اختصاص به شیعه ندارد و بزرگان اهل سنت، از جمله ابوحنیفه و شافعی، این سنت را رعایت کرده و این طریقه را نگاه داشته اند. بنابراین، اگر این سنت عیب محسوب شود، نخست باید بر ابوحنیفه و شافعی و اصحاب ایشان اعتراض نمود و آن گاه بر شیعه.^{۱۰۴}

عزاداری امام حسین (علیه السلام) در میان بسیاری از پیروان ابوحنیفه نیز رایج بوده و از میان علمای حنفی نیز به افراد برجسته ای می توان اشاره کرد که نه تنها در این مجالس شرکت می کرده اند که خود احیاگر این سنت بوده اند. بهترین نمونه ملاواعظ کاشفی (م ۹۱۰ق) است که اساساً اطلاق اصطلاح «روضه» برای عزاداری امام حسین (علیه السلام) برگرفته از کتاب *روضه الشهداء* وی است.^{۱۰۵}

۱۰۴. مناظرات ابوحنیفه با صادقین (علیهمالسلام)

روایات پر شماری نیز مناظرات بین ابوحنیفه و امام باقر و امام صادق (علیهمالسلام) و عالمان امامی کوفه را در بر دارند. در منابع شیعی که این مناظرات نقل شده است، روابط ابوحنیفه با صادقین (علیهمالسلام) و شاگردان ایشان بسیار تنش آلود ترسیم شده است. موضوع این مناظرات عمدتاً بحث «قیاس» است که امام باقر و امام صادق (علیهمالسلام) در این مناظرات به نکوهش ابوحنیفه می پردازند. غیر از موضوع قیاس، موضوعات دیگری نیز هست که در آنها امامان و یا احياناً اصحاب ایشان بر ابوحنیفه خرده می گیرند و این گفت و گوها نوعی خصومت و برخورد دائمی را بین ایشان نشان می دهد.^{۱۰۶} در منابع اهل سنت نیز گفت و گوها و مناظراتی از امام باقر و امام صادق (علیهمالسلام) با ابوحنیفه آمده است، اما تفاوتش با منابع شیعی در این است که گفت و گوهای مذکور در منابع اهل سنت بسیار مسالمت آمیز و دوستانه بوده و عمدتاً منبع اصلی آنها مناقب مکی و مناقب ابن بزاز است.^{۱۰۷} اگر قبل از شروع گفت و گو، سوء برداشتی میان امامان شیعه و ابوحنیفه وجود دارد، در نهایت، گفت و گو به خوبی تمام می شود. در این گفت و گوها نیز تا اندازه ای بوی دخل و تصرف به مشام می رسد. از جمله شواهد این مدعا آن است که محتوا و متن گفت و گو با مناظرات مذکور در منابع شیعی کاملاً یکسان است، اما ادبیات گفت و گو تغییر می کند و چنان که آمد، کاملاً دوستانه است، و دیگر اینکه سائل و مجیب نیز عوض می شود. در منابع شیعی امام باقر و امام صادق (علیهالسلام) سؤال کننده اند و مجیب ابوحنیفه است، اما در منابع اهل سنت سائل ابوحنیفه است و مجیب صادقین (علیهمالسلام) اند.

یکی از محققان در باب مناظرات امام باقر (علیهالسلام) با ابوحنیفه که اکثر آنها در *بحار الانوار* (جلد ۱۰، باب ۱۲ و جلد ۴۶، باب ۹) آمده است، می گوید: همه روایات باب ۹ در جلد ۴۶ غیر معتبر است، به جز روایت های ۳، ۶ و ۱۰، ۱۳، ۱۸ که این سه روایت نیز گفت و گوی امام باقر (علیهالسلام) با کسانی غیر از ابوحنیفه است. در مورد مناظرات امام صادق (علیهالسلام) با ابوحنیفه نیز که در حدود ۲۵ روایت در *بحار الانوار* (جلد ۴۷، باب ۷) جمع آوری شده است، نظر همین محقق این است که فقط روایت های ۲، ۱۰، ۱۵ و ۱۸ این باب معتبر است و بقیه روایت های این باب دارای اعتبار سندی نیست. ^{۱۰۹} روایت های ردیف ۴، ۱۰، ۱۵ و ۱۸ نیز گفت و گوهای امام صادق (علیهالسلام) با کسانی غیر از ابوحنیفه (زناده و غیره) است.

به نظر می رسد اکثر این روایات به لحاظ متنی نیز پذیرفتنی نباشند. بعضی از این روایات بیشتر به چیستان شبیه است و در برخی دیگر از این روایات بدون آنکه ارزش علمی معتنا داشته باشد، فقط نشان دهنده آن است که نوعی خصومت و بدبینی بین ایشان وجود داشته و دو طرف در تلاش بوده اند که از آبروی همدیگر بکاهند. بعضی روایات به گونه ای

طرح

است که گویا امام صادق (علیه السلام) - معاذ الله - وقت اضافی داشته و کار مفید دیگری به جز بحث و گفت‌وگوی غیر ضروری با ابوحنیفه نداشته‌اند. از طرفی ابوحنیفه نیز به شکلی بی‌ادبانه سؤالات حضرت را جواب می‌داده است. برخی روایات نیز در حقیقت توره‌ای غیر ضروری یا - معاذ الله - دروغ و نفاق را به امام صادق (علیه السلام) نسبت می‌دهد و نیز شخصیت نامناسبی را از اصحاب آن حضرت به نمایش می‌گذارد.

۱۱.۴. مرجعیت اهل بیت (علیهم السلام) یا مرجعیت صحابه

برخی اظهارات ابوحنیفه در خصوص صحابه، رویکرد وی را از عقیده عمومی اهل سنت دور می‌کند و به دیدگاه شیعه نزدیک می‌سازد. وی تمامی صحابه را عادل نمی‌دانست و قائل به تفصیل بود. ابوجعفر اسکافی معتزلی به نقل از ابوحنیفه می‌گوید که او برخی از اصحاب چون ابوهریره و انس بن مالک را از عدول صحابه نمی‌دانسته است.^{۱۱۰} فخر الاسلام بزودی حنفی که اصول استنباط نزد حنفیه را تقریر نموده است، می‌گوید ابوحنیفه و شاگردانش در نظریات خود با گفتار صحابه مخالفت کرده‌اند.^{۱۱۱} امام سرخسی از دیگر علمای حنفی نیز معتقد است در جایی که مجال رأی و اجتهاد وجود دارد، ابوحنیفه با نظریات صحابه مخالفت نموده است.^{۱۱۲}

به هر حال، ابوحنیفه خود را ملزم به پیروی تمام و کمال از صحابه و تابعین نمی‌دانست و با رویکرد و اعتقادی که به لزوم اجتهاد داشت، در برابر آنان که قائل به لزوم پیروی تمام عیار از صحابه و تابعین بودند، به اجتهاد خود اهمیت می‌داد و می‌گفت: «هم رجال ونحن رجال»^{۱۱۳} یعنی صحابه و تابعین به صورت کلی تافته جدا بافته‌ای نبودند و اگر آنان مردان صاحب رأی بودند، ما نیز مردان صاحب خرد و اندیشه‌ایم؛ پس چرا خود اجتهاد نکنیم و به چه برهان قاطعی چشمانمان را ببندیم و فقط از فهم سلف پیروی کنیم؟ یا توجه به آنچه در گذشته از رویکردها و سخنان ابوحنیفه در مورد اهل بیت (علیهم السلام) آوردیم، می‌توان به این نتیجه رسید که وی در مقابل اعتقاد به عدالت و مرجعیت صحابه و تابعین، به اهل بیت (علیهم السلام) بیشتر اتکا و اعتماد داشته، اما در عین حال، برای اجتهاد خود نیز ارزش ذاتی و استقلالی قائل بوده است.

۵. روابط ابوحنیفه با شیعیان

در زمینه روابط ابوحنیفه با شیعیان عصرش (به جز روابط وی با علویان)، می‌توان گفت که وی با شاگردان اهل بیت (علیهم السلام) مراوده داشته و در جلسات آنها حضور پیدا می‌کرده است. اما روایات در این مورد نیز متناقض است. برخی روایات شیعی حاکی از روابط تنش‌آلود ابوحنیفه و شیعیان‌اند^{۱۱۴} و برخی دیگر روابط مسالمت‌آمیزی را گزارش می‌کنند.^{۱۱۵} اما به نظر می‌رسد که

ابوحنیفه مناسبات مسالمت‌آمیز و سازنده‌ای با شیعیان و شاگردان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) داشته و خود دارای نوعی گرایش شیعی بوده است. اما آنچه سبب شده که گاهی به ابوحنیفه نسبت مخالفت با شیعیان داده شود، یکی بحث روش استنباطی او در فقه و مسئله قیاس است، و دیگری برخورد او با غالیان و تلاش برای جلوگیری از سب خلفای راشدین.

گویا ابوحنیفه در دیدگاه خود در پی اتخاذ یک راه میانه بود که نه عامه اهل‌سنت را از خود برنجاند و نه به اهل‌بیت (علیه‌السلام) پشت کرده باشد و یا از تشیع بی‌برد، بلکه حتی‌الامکان تعلق به هر دو جریان را جمع کند. به لحاظ نظری، از دیدگاه او می‌شد پذیرش خلافت خلفای راشدین و حسن ظن به ایشان و مرجعیت و حب اهل‌بیت (علیه‌السلام) را جمع نمود. از منظر اجتماعی نیز ابوحنیفه می‌خواست ضمن حفظ روابط با اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و اقرار به برتری ایشان هم در بعد علمی و فرهنگی و هم در عرصه سیاسی، از بدگویی به خلفای راشدین جلوگیری نماید تا زمینه تنش بین شیعه و اهل‌سنت را از میان بردارد.

رویگرد عقل‌گرایانه ابوحنیفه و اتکای او به رأی و قیاس در استنباطات فقهی، به قدر کافی وی را مورد خشم و تنفر اهل‌حدیث قرار داده بود اگر وی در تشیع خود و روابط با اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و شیعیان نیز جانب احتیاط را نگه نمی‌داشت، جایگاه خود بین اهل‌سنت را به کلی از دست می‌داد و این امر برای ابوحنیفه، همانند بسیاری از عالمان مصلحت‌جو، پذیرفتنی نمی‌نمود. رویکرد دیگر ابوحنیفه به تشیع آن بود که وی تلاش می‌نمود تا نگرش شیعیان را به دو خلیفه اول تغییر دهد و از سب آنان به وسیله برخی شیعیان غالی، جلوگیری نماید.

۶. مقایسه دیدگاه ابوحنیفه و حنفیان در مورد اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و تشیع

گروه‌های مدعی پیروی از آرا و اندیشه‌های ابوحنیفه، طیف‌های گوناگونی را تشکیل می‌دهند که قرائت‌های آنان از اندیشه‌های ابوحنیفه تفاوت‌های فاحشی با هم دارد. پیروان اولیه ابوحنیفه را دو گروه تشکیل می‌دادند: پیروان عقل‌گرا و اعتقادی ابوحنیفه که با عنوان «حنفیان کلامی و عدل‌گرا» شناخته می‌شدند، و پیروان فقهی وی که با عنوان «حنفیان اهل‌سنت و جماعت» شناخته می‌شوند و بیشتر دارای تمایلات حدیث‌گرایانه هستند. گروه دوم نیز امروزه خود به دسته‌های گوناگون تقسیم می‌شوند که گاهی تفاوت بین دیدگاه‌های ایشان در مواردی بیشتر از تفاوت‌های موجود بین برخی این دسته‌ها با شیعه و مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) در برخی مسائل است. برخی از این دسته‌ها فاصله زیادی از مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) دارند و به تشیع نیز بسیار بدبین هستند؛ در حالی که برخی تا اندازه قابل توجهی به مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و تشیع نزدیک می‌شوند. بنابراین، در مورد همه کسانی که خود را پیروان ابوحنیفه می‌دانند، به صورت یکسان نمی‌توان به قضاوت پرداخت.

طهر

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۱۶۶

قبلاً اشاره شد که حنفیان کلامی و عدل‌گرا، زمینه اختلاف کمتری با مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و تشیع دارند و مشترکات بسیاری بین آنان و تشیع وجود دارد. حنفیان ماتریدی نیز بسیاری از فضایل اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را می‌پذیرند.^{۱۱۶} با این حال، اینان از موضع ابوحنیفه به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و تشیع دور شده‌اند و روابطشان با شیعیان در برخی از برهه‌های تاریخی تنش‌آلود بوده است.

نزدیک‌ترین دسته از میان حنفیان به تشیع و اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، حنفیان دوازده امامی و اهل تصوف‌اند. سنین دوازده امامی به افرادی اطلاق می‌شود که ضمن پذیرش خلافت خلفای راشد، دوازده امام شیعه را نیز به نحوی قبول دارند و به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) عشق می‌ورزند. این نوع گرایش در میان صوفیان سنی از مذاهب گوناگون رایج است و بیشتر در قرن نهم و دهم هجری به چشم می‌خورد. ایشان برخی اعتقادات شیعه مثل تبری، رجعت، بداء و... را قبول ندارند، اما فضایل و مناقب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را بسیار نقل می‌کنند و امامت دوازده امام (علیهم‌السلام) را به علاوه خلفا و صحابه قبول دارند. آنان امامت دوازده امام (علیهم‌السلام) را نیز به عنوان اقطاب بزرگ صوفیه و رهبران روحانی می‌پذیرند و رهبری سیاسی را دون شأن ائمه (علیهم‌السلام) می‌دانند. همچنین به امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) هم اعتقاد دارند و همانند امامیه معتقدند که وی مهدی، فرزند امام حسن عسکری (علیه‌السلام)، است. البته عده‌ای از ایشان گفته‌اند که وی وفات نموده است و بسیاری هم به زنده بودن آن حضرت معتقدند.^{۱۱۷} از میان حنفیان دوازده امامی و صوفی، می‌توان به افراد صاحب‌نام و عارفان نامی ذیل اشاره نمود: مولانا جلال‌الدین بلخی، عطار نیشابوری، حکیم سنایی غزنوی، ملاحسین واعظ‌کاشفی، خواجه محمد پارسا، فضل‌الله بن روزبهان خنجی، عبدالرحمن جامی، ابوالمؤید خوارزمی، حافظ‌حسین کربلائی تبریزی، قاضی عمده ساوه‌ای حنفی، عبدالواسع باخزری، حنفی‌قندوزی، عقیف‌الدین طائفی حنفی، قادربخش بن حسن علی حنفی، مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی‌الله دهلوی و...

تعدادی از حنفیان، اخیراً به کام وهابیت و سلفیه اقتاده و نه تنها با شیعه باب دشمنی را گشوده‌اند، که همه سنین و از جمله ماتریدی‌ها را که اکثریت مطلق حنفیان را تشکیل می‌دهند، منحرف و از منسوبان به ناحق به ابوحنیفه می‌دانند. ایشان تلاش دارند تا ابوحنیفه را یک سلفی مسلک شناسانده و اندیشه او را با وهابیت سازش دهند! برای ایشان، برخلاف موضع ابوحنیفه، ابوهیره مقدس می‌شود و تکه‌ای از پوستین او و ردای حدیث‌گرایی و جمود سلفی را نیز به تن خردگرایی ابوحنیفه می‌کنند و در نتیجه، حتی ابومنصور ماتریدی و حنفیان معتدل را مبتدع و خارج از دین تلقی می‌کنند! از نمونه‌های بارز این طیف، شمس سلفی (نویسنده کتاب *عده‌الماتریدیة للعقیده السلفیة*) است. موضع حنفیان دیوبندی نیز از جهات زیادی با موضع حنفیان سلفی نزدیک است، بلکه خود سلفی از نوع وهابی آن هستند.

عامل دوری برخی حنفیان از اهل بیت (علیهم السلام) و تشیع، به تدریج عوامل ذیل بوده است:

۱. افول حنفیان کلامی و عدل گرا و گسترش مکتب حنفی اهل سنت و جماعت؛

۲. نفوذ بخاری و صحیح او در میان حنفیان؛

۳. نزاع سیاسی عثمانیها و صفویان؛

۴. نفوذ وهابیت و سلفیه در میان حنفیان. در این مختصر مقال، مجال شرح همه این عوامل وجود ندارد.

جمع بندی

ابوحنیفه در زمان دست به دست شدن قدرت از بنی امیه به بنی عباس به سر می برده و هر دو سلسله را درک کرده است. وی علی رغم درخواست و اصرار امویان و عباسیان مبنی بر همکاری وی با ایشان، با هیچ کدام از این رژیمها همکاری نکرد، بلکه با اعتقاد به ناحق بودن خلافت ایشان، به عنوان مخالف جدی هر دو حکومت مطرح بود و سرانجام به دلیل همراهی با علویان و عشق به اهل بیت (علیهم السلام) و وجود رگه های شیعی در او، به دست منصور عباسی به زندان افتاد و در اثر خوراندن زهر در زندان به قتل رسید. وی ضمن ارادت به اهل بیت (علیهم السلام)، فراتر از یک شیعه محب بوده و دیدگاهش در باب امامت و خلافت اسلامی، منطبق بر دیدگاه زیدیه است؛ یعنی ضمن پذیرش خلافت خلفای راشدین و قول به افضلیت امام علی (علیه السلام) نسبت به عثمان، پس از ایشان به امامت و خلافت امام حسن (علیه السلام) معتقد بود و بعد از آن حضرت نیز امامت و خلافت را حق فرزندان علی (علیه السلام) از بطن فاطمه (سلام الله علیها) می دانست. وی امامت را منصوص به نص نمی دانست و نیز مبنای غلبه را در دستیابی به حکومت نمی پذیرفت و معتقد بود که امام باید با انتخاب آزادانه و پیشین مسلمانان از میان اولاد علی (علیه السلام) گزینش شود.

ابوحنیفه در عین آنکه عدالت صحابه را به صورت کلی و مطلق نمی پذیرفت، در تلاش بود که از سب خلفای راشدین توسط غالیان جلوگیری نماید و به نظر خود روشی اعتدالی را در میان برخی غلات جا بیندازد و در مجموع، نگاه شیعیان و اهل سنت را به خلفا، اهل بیت (علیهم السلام) و برخی موضوعات و معارف دینی تعدیل نماید.

اکثر مناظراتی که در منابع شیعه و برخی منابع اهل سنت آمده و حاکی از روابط تیره امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) با ابوحنیفه است، به لحاظ متنی و سندی پذیرفتنی نمی نماید. به نظر می رسد که این مناظرات ساخته دست برخی پیروان دو مذهب امامی و حنفی بوده و برخی از ایشان در اثر تعصب مذهبی، برخی اختلافات علمی بین

طهر

صادقین(علیهم‌السلام) و ابوحنیفه را بسیار پررنگ نشان داده و حقایق را وارونه جلوه داده‌اند. نگاه شیعیان معاصر به ابوحنیفه و نگرش حنفیان به تشیع از همین داستانهای ساختگی مایه گرفته است. به ویژه دیدگاه برخی حنفیان اهل سنت و جماعت از روش و نگرش بخاری در صحیحش متأثر است. بخاری خود نیز تحت تأثیر جریان حدیث‌گرایی و ضدیت استادان وی با اهل بیت(علیهم‌السلام) و تشیع که در خدمت حکام اموی و عباسی بودند و از سوی دربار حمایت مالی و سیاسی می‌شدند، قرار داشت. از سوی دیگر، بخاری و همفکرانش نیز دچار بیماری خلط بین تشیع و غلو بودند. در ادوار بعدی، دعواهای سیاسی عثمانیان و صفویان و ظهور وهابیت و نفوذ ایشان در میان حنفیان، بر تیرگی روابط شیعیان و حنفیان افزود و وهابیت با یکسان‌انگاری تشیع و غلو، نگرش خود به تشیع را به برخی گروه‌های افراطی حنفی چون سپاه صحابه و طالبان انتقال داد.

با این حال، اندیشه‌های ابوحنیفه و حتی عناصری از کلام ماتریدی و طحاوی که مذهب کلامی حنفیان است، نقاط مشترک معتناهایی با اندیشه شیعه دارد و در سایه همین اشتراکات و با تأسی حنفیان از روش ابوحنیفه در برخورد با اهل بیت(علیهم‌السلام) و تشیع، و با تأمل شیعیان در نحوه رفتار امام باقر و امام صادق(علیهم‌السلام) با ابوحنیفه و شاگردانش، شیعیان و حنفیان معاصر می‌توانند، با اخوت دینی و ایمانی، زندگی مسالمت‌آمیزی در کنار هم داشته باشند و امت اسلامی مقتدر و جامعه دینی با عزتی را به وجود آورند. به امید آن روز!

سخن آخر اینکه گویا تلاش ابوحنیفه برای سازش میان تشیع و تسنن، نتیجه معکوس داشت. مصلحت‌جویی اجتماعی وی که او را وادار به تلاش برای ادغام عناصر شیعی و سنی نمود، این متکلم عقل‌گرا و فقیه اهل رأی را هم مورد خشم سنیان حدیث‌گرا قرار داد و هم موجب نگاه منفی جامعه شیعی به او شد. حدیث‌گرایان اهل سنت او را به دلیل رد موضعشان در اتکا به ظواهر منقولات از سوی ابوحنیفه، زندق و دشمن دین خواندند و تکفیرش کردند. جامعه شیعه نیز به دلیل اتکای وی به رأی و قیاس (که به جز این سبب دیگری را نمی‌توان نشان داد)، او را مخالف روش صادقین(علیهم‌السلام) و بنابراین، در تقابل با اهل بیت(علیهم‌السلام) و جامعه شیعه تلقی نمود. البته سرایت دادن این نگاه منفی شیعیان به عصر خود ابوحنیفه، تا اندازه‌ای دشوار است. برخی گروه‌های مدعی پیروی از ابوحنیفه نیز به بهانه تأیید برداشتهای خود از دین، در اندیشه‌های ابوحنیفه دست بردند. حنفیان سلفی امروز بهترین نمونه این دست منسوبان به ابوحنیفه‌اند.

پی نوشتها:

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۰.
۲. ابن بزازی، مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۱۲۱؛ موفق مکی، مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۱۷۶.
۳. ابن بزازی، همان، ۳۱۶؛ خطیب بغدادی، همان، ص ۳۹۹؛ موفق مکی، همان.
۴. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، مدخل «ابوحنیفه»، ص ۳۸۱.
۵. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸؛ یاقوت بغدادی، معجم الادباء، ج ۵، ص ۲۴۲؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۳۴؛ همو، لسان المیزان، ج ۶، ص ۲۴۹؛ رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۸ - ۲۹؛ محمدحسین سلیمان اعلمی حائری، دائرةالمعارف، ج ۸، ص ۹.
۶. ابوبکر خلال، السنة، ج ۱، ص ۳۹۴ - ۳۹۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۵۲؛ ناشی اکبر، مسائل الامامة، ج ۶۶؛ رسول جعفریان، همان، ص ۲۲.
۷. نشوان بن سعید حمیری، الحور العين، ص ۲۰۵؛ رسول جعفریان، همان، ص ۳۱.
۸. ابوجعفر اسکافی، المعیار والموازنة، ص ۵۱؛ فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۸۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ص ۲۲۶ - ۴۸۴ و ج ۴، ص ۷۵ - ۴۹۸؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۶۵ به بعد و ج ۲، صص ۲۶۲ و ۳۳۴ و ۳۳۳ و ۳۲۴؛ عبدالله فیاض، تاریخ الامامة، ص ۴۴؛ رسول جعفریان، همان، ص ۳۰.
۹. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، ر.ک. به: نعمتالله صفری فروشانی، غالیان، ص ۳۰۹ - ۳۲۷.
۱۰. ر.ک. به: محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۷۴ - ۲۷۳؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، مدخل «ابوحنیفه»، ج ۵، ص ۳۸۷ - ۳۸۸.
۱۱. صفی الدین بلخی، قضائل بلخ، ص ۲۹ - ۲۸؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، همان.
۱۲. ر.ک. به: عبدالجلیل قزوینی رازی، النقض، ص ۳۰۴؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، همان.
۱۳. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۵۵۱ - ۵۵۲؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۳۸۸.
۱۴. عثمان بن سعید دارمی، الرد علی بشر المریسی، ص ۱۰۸؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۳۸۹.
۱۵. حکیم سمرقندی، السواد الاعظم، ص ۱۴۶۷ - ۱۴۷.
۱۶. ر.ک. به: ابولیت سمرقندی، بستان العارفين، ص ۱۸۷؛ حکیم سمرقندی، همان، ص ۱۴۲ - ۱۵۲؛ الوصیة (منسوب به ابوحنیفه)، ص ۱۱؛ ابوجعفر الطحاوی، العقیة الطحاویة، ص ۱۷؛ عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۱؛ طاهر بن محمد اسفراینی، التبصیر فی السدین، ص ۱۶۴؛ ملاعلی قاری، شرح الفقه الاکبر، ص ۲۶؛ محمد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۳۹۱.
۱۷. موفق مکی، مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۱۰۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۷۷؛ ابن بزازی، مناقب ابی حنیفه، ج ۱، ص ۸۵؛ احمد محمود صبحی، فی علم الکلام، ج ۲، ص ۲۲ - ۲۳.
۱۸. احمد بن علی جصاص، احکام القرآن، ج ۱، ص ۷۰؛ عبدالله بن احمد، السنة، ج ۱، صص ۱۸۲ و ۵۶۸ - ۵۶۹؛ ابوجعفر طحاوی، العقیة الطحاویة، ص ۵۷؛ محمد بن عبدالرحمن الخمیس، اصول الدین عند الامام ابوحنیفه، ص ۵۶۹؛ محمد زاهد الکوثری، تأنیب الخطیب، ص ۲۱۱.
۱۹. الفقه الاکبر (منسوب به ابوحنیفه)، ص ۹، به نقل از: محمد ابوزهره؛ ابوحنیفه، ص ۱۶۸؛ الوصیة (منسوب به ابوحنیفه)، ص ۴۱ - ۴۲؛ ابوالحسن اشعری، الابانة عن اصول الدیانة، ص ۳۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۷۸ - ۳۸۱.

طهر

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۱۷۰

۲۰. سعد اشعری، المقالات والفرق، ص ۶؛ ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۳۸؛ رجال کشی، ص ۱۹۰؛ خطیب بغدادی، همان، ص ۳۸۲؛ شمس‌الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۳؛ شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۶؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «ابوحنیفه»، ص ۳۸۳.
۲۱. ملاعلی قاری، شرح الفقه الاکبر، صص ۱۹ - ۶۴ و ۱۲۱ - ۱۲۳؛ الوصیة، ص ۳۸.
۲۲. الوصیة، ص ۳۱ - ۲۷؛ ابن بزازی، مناقب ابی حنیفة، ج ۲، ص ۱۴۱؛ محمد ابوزهره، ابوحنیفه، ص ۱۷۴.
۲۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۳۸۵.
۲۴. احمدبن علی جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۹۴؛ علی بن محمد بزودی، اصول الفقه، به نقل از: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۳۹۴.
۲۵. احمدبن علی جصاص، همان، ص ۱۶۸ - ۱۶۹؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، همان.
۲۶. ابوبکر سرخسی، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۵۰؛ همو، البسوط، ج ۲۴، ص ۶۸؛ حسین بن علی صیمری، اخبار ابی حنیفة واصحابه، ص ۲۴؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۴۰ و ۳۶۸؛ ابن عبدالبر، الانتقاء من فضائل الائمة الثلاثة الفقهاء، ص ۱۴۳.
۲۷. ر.ک. به: شیخ طوسی، الخلاف، ج ۱، ص ۲؛ همو، تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۲۱۹؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۳۹۵.
۲۸. عبدالوهاب شعرانی، میزان الکبری، ج ۱، ص ۵۱؛ ابن تیمیة، مجموع الفتاوی، ج ۲۰، ص ۳۰۴؛ ابن قیم الجوزیة، اعلام الموقعین، به نقل از: وهبی سلیمان غاوجی، ابوحنیفه النعمان، ص ۱۳۹.
۲۹. ر.ک. به: ابوبکر سرخسی، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۰؛ شیخ مفید، الحاسن، ص ۲۱۰.
۳۰. حسین بن علی صیمری، اخبار ابی حنیفة واصحابه، ص ۱۳۳.
۳۱. موفق مکی، مناقب ابی حنیفة، ج ۲، ص ۸۳.
۳۲. همان.
۳۳. ابن عبدالبر، الانتقاء، ص ۱۶۳ - ۱۶۴.
۳۴. شرح العقیة الطحاویة، ص ۵۷۰.
۳۵. ملاعلی قاری، شرح الفقه الاکبر، ص ۱۳۹.
۳۶. ابن عبدالبر، همان، ص ۱۶۱.
۳۷. محمدبن حسن شیبانی، السیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۵۸.
۳۸. موفق مکی، مناقب ابی حنیفة، ج ۲، ص ۸۳ و ۱۶۰؛ ابن حجر هیثمی، الخیرات الحسان فی مناقب الامام الاعظم ابی حنیفة النعمان، ص ۸۶؛ قاضی عبدالجبار، شرح اصول الخمسة، ص ۱۴۱؛ شیخ مفید، الجمل، ج ۱ از مجموعه مصنفات شیخ مفید، ص ۲۱.
۳۹. ابن بزازی، مناقب ابی حنیفة، ج ۲، ص ۱۶؛ نوبختی، فرق الشیعة، ص ۱۰؛ سعدبن عبدالله اشعری، المقالات والفرق، ص ۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۴؛ ناشی اکبر، مسائل الامامة، ص ۶۲ - ۶۳؛ ابن بزازی، همان.
۴۰. رجال الطوسی، ص ۳۲۵؛ فضل هاشم جاحظ، رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶؛ موفق مکی، مناقب ابی حنیفة، ج ۲، ص ۱۶۰؛ شاه ولی الله دهلوی، التحفة الاتنا عشریة، ص ۸؛ محمد ابوزهره، ابوحنیفه، صص ۴۹ - ۵۲ و ۷۲ - ۷۳.
۴۲. ابویوسف، الآثار، ص ۳۴ - ۱۲۴؛ ابوالمؤید خوارزمی، جامع مسانید ابی حنیفة، ج ۱، ص ۳۸۸.

۴۳. موفق مکی، همان؛ ابن بزازی، همان.
۴۴. ابن حجر هیثمی، الخیرات الحسان، صص ۷۴ و ۹۳ و ۱۲۱.
۴۵. شیخ طوسی، رجال الطوسی، صص ۱۱۸ و ۱۷۵ و ۴۷۱؛ خضری بک، تاریخ التشریح الاسلامی، ص ۸۶.
۴۶. شیخ طوسی، همان، ص ۲۵؛ مصطفی شکمه، الاثمة الاربعة، ص ۵۱.
۴۷. به نقل از: شاه ولی الله دهلوی، پیشین، ص ۸.
۴۸. شاه ولی الله دهلوی، تحفة الائمة العشریة، ص ۸؛ عمرین بحر الجاحظ، رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶؛ ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰؛ ابوالعباس احمد بن یوسف القرمانی، أخبار الدول و آثار الاول؛ احمد حسن الباقوری، علی (علیه السلام) امام الائمة، ص ۴۸؛ میرشمس الدین محمد سامی الأرنجوری الرومی، قاموس الأعلام، ج ۳، ص ۱۸۲۱؛ محمد ابوزهره، ابوحنیفة، ص ۲۳؛ همو، الامام الصادق (علیه السلام)، ص ۳۱.
۴۹. ابوزهره، الامام الصادق (علیه السلام)، ص ۳۱.
۵۰. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، همان، ص ۳۸۶.
۵۱. ابوالمؤید خوارزمی، جامع مسانید ابی حنیفة، ج ۲، ص ۳۷۶.
۵۲. به نقل از: محمد تقی مدرس، امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ص ۱۰۰.
۵۳. به نقل از: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، ص ۳۷۸.
۵۴. محمد ابوزهره، الامام الصادق (علیه السلام)، ص ۷۳.
۵۵. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، باب ۱۳، ص ۲۲۲، حدیث ۲۳.
۵۶. همان، حدیث ۸؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص ۱۸۹؛ قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۹۵.
۵۷. علامه مجلسی، همان، ص ۲۰۸ - ۲۰۹، حدیث ۱۰.
۵۸. قاضی نعمان مغربی، همان.
۵۹. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.
۶۰. همان، ص ۳۳۰ - ۳۲۷.
۶۱. همان؛ ابن بزازی، مناقب ابی حنیفة، ج ۲، ص ۱۵.
۶۲. پیشین، ص ۳۸۱.
۶۳. ابن حجر هیثمی، الخیرات الحسان، ص ۸۶؛ مصطفی شکمه، الاثمة الاربعة، ص ۵۲ - ۵۴؛ محمد ابوزهره، ابوحنیفة، ص ۷۰.
۶۴. محمد ابوزهره، همان، ص ۳۹.
۶۵. همان.
۶۶. همان.
۶۷. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۱.
۶۸. همان.
۶۹. همان، ص ۲۴۳ - ۲۴۰؛ خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۲۹.
۷۰. خطیب بغدادی، پیشین، ص ۳۹۷ - ۳۹۸.
۷۱. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۳۱۰ و ۳۱۴.
۷۲. همان، ص ۳۱۳.

طرح

سال پنجم - شماره ۱۷ - بهار ۱۳۸۵

۱۷۲

۷۳. همان، ص ۳۲۴.
۷۴. همان، ص ۳۲۵.
۷۵. همان.
۷۶. ابن بزازی، پیشین، ج ۲، ص ۷۲.
۷۷. پیشین، ص ۳۲۵.
۷۸. همان، ص ۳۱۵.
۷۹. همان، ص ۳۱۵ - ۳۱۶.
۸۰. ابن حجر هیثمی، الخیرات الحسان، ص ۹۱؛ محمد بن یوسف الصالحی، عقود الجمان، ص ۳۵۷.
۸۱. ابن حجر هیثمی، همان، ص ۹۲؛ محمد بن یوسف الصالحی، همان، ص ۳۵۸ - ۳۵۹.
۸۲. ابن حجر هیثمی، همان.
۸۳. محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ فضل هاشم جاحظ، رسائل جاحظ، ص ۱۰۶.
۸۴. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، مدخل «ابوحنیفه»، ص ۳۸۳.
۸۵. همان.
۸۶. موفق مکی، مناقب ابی حنیفه، ج ۱، ص ۹۲.
۸۷. همان، ج ۲، ص ۸ و ۹.
۸۸. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۹۹.
۸۹. ر.ک. به: خوارزمی، جامع مسانید ابی حنیفه.
۹۰. شیخ مفید، الامالی، ص ۲۲.
۹۱. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۵۷؛ به نقل از: میرزا محمدباقر موسوی، روشات الجنات، ج ۸، ص ۱۶۹.
۹۲. ابویوسف، الآثار، ص ۳۴.
۹۳. محمد ابوزهره، ابوحنیفه، ص ۱۶۵.
۹۴. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۸۸.
۹۵. حیدر اسد، الامام الصادق ومذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۵۳.
۹۶. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۱.
۹۷. کراچکی، کنز الفوائد، ص ۱۷۱؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۳۸؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۸۵؛ سید بن طاووس، الطرائف، ص ۳۲۸؛ شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۷۲ - ۷۳؛ علی بن یونس العاملی، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۴.
۹۸. ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۴۱۱.
۹۹. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۱۹.
۱۰۰. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۷۷.
۱۰۱. تاج العقائد، به نقل از: قاضی نعمان المغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۹۱.
۱۰۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۹.

١٠٣. محمد بن يعقوب كليني، كافي، ج ٧، ص ٢٢٢ و ٤٠٤؛ شيخ صدوق، علل الشرايع، ج ٢، ص ٥١٠؛ همو،
الحصال، ص ٣١٦، رديف ٩٨؛ شيخ طوسي، تهذيب الاحكام، ج ٦، ص ٢٧٧.
١٠٤. عبدالجليل قزويني، النقص، ص ٣٠٢.
١٠٥. ر.ك. به: اسماعيل بغدادي، هدية العارفين، ج ١، ص ٣١٦؛ واعظ كاشفي، روضة الشهداء، ص ٦٤
محمد خوانساري، روضات الجنات، ص ٢٥٦؛ الدكتور كامل مصطفى الشيبلي، الصلة بين التشيع
والتصوف، ج ٢، ص ٣١٠ - ٣١١؛ مقدمه نقيسي بر سلب لباب مثنوي، ص ٨، صفحته ث.
١٠٦. ر.ك. به: احمد بن علي طبرسي، الاحتجاج، ص ١٩٧؛ علامه مجلسي، بحار الانوار، ج ٤٧، باب ٧،
رقم ١؛ مانند: ج ١٠، باب ١٣، حديث ٧ و ٨ و ١٣؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، ج ٢، ص ٢٨؛
قاضي: عمان المغربي، دعائم الاسلام، ج ١، ص ٩١.
١٠٧. موفق مكي، مناقب ابي حنيفة، ج ١، ص ١٦٧؛ ابن بزazy، مناقب ابي حنيفة، ج ٢، ص ١٧؛ محمد ابوزهره،
مسند الامام احمد بن حنبل، ص ٩٣، يورقي ش ١؛ همو، ابو حنيفة، ص ٨٧ - ٨٨؛ همو، الامام الصادق (عليه السلام)،
ص ١٢٢؛ مصطفى الشكعة، الاممة الاربعة، ص ٥٥.
١٠٨. الشيخ محمد آصف المحسن، مشرعة بحار الانوار، ج ٢، ص ١٦٥.
١٠٩. همان، ص ١٧٠ - ١٧١.
١١٠. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ٤، ص ٦٨.
١١١. علي بن محمد بزودي، اصول الفقه، ص ٩٢٧.
١١٢. ابوبكر سرخسي، اصول الفقه، به نقل از: محمد ابوزهره، ابو حنيفة، ص ٣١١.
١١٣. ابن عبدالبر، الانتقاء من فضائل الاممة الثلاثة الفقهاء، ص ١٤٣.
١١٤. رجال كشي، ج ٢، ص ٣٢٦ و ٣٣٣؛ بحار الانوار، ج ١٠، ص ٧٤؛ تقي الدين عبدالقادر حنفي، طبقات
السنية في تراجم الحنفية، ج ١، ص ١٣٩.
١١٥. شيخ مفيد، الاختصاص، ص ٢٠٣؛ همو، الارشاد، ص ١٦٠؛ همو، الامالي، ص ٧٣؛ موفق مكي،
مناقب ابي حنيفة، ج ٢، ص ١٨.
١١٦. ملا علي قاري، شرح الفقه الاكبر، صص ٢٢٤ - ٢٢٥ و ٤١٢.
١١٧. ر.ك. به: مولوي، كلييات ديوان شمس، تصحيح بديع الزمان فروزانفر، ص ٧٥٦، رديف ٢٦٩٤؛
ميرزا حسين نوري، كشف الاستار؛ فريد الدين عطار، تذكرة الاولياء، ج ١، ص ٢١ - ٢٢؛ حديقه الحقيقه
وشريعه الطريقه، ص ٢٦٠ و ٢٦٦؛ اسماعيل بغدادي، هدية العارفين، ج ١، ص ٣١٦؛ محمد خوانساري،
روضات الجنات، ص ٢٥٦؛ الدكتور كامل مصطفى الشيبلي، الصلة بين التشيع والتصوف، ج ٢، ص ٣١٠،
همان؛ مقدمه نقيسي بر سلب لباب مثنوي، ص ٨، صفحته ث؛ واعظ كاشفي، فتوت نامه، ص ٢؛
فضل الله بن روزبهان، وسيلة الخادم الى المخدم، ص ١٨٢؛ داوود الهامي، امامان اهل بيت (عليهم السلام) در
گفتار اهل سنت، ص ٣٦٧؛ عبدالرحمن جامي، سلسلة الذهب، ص ١٧٨؛ رسول جعفريان، مقالات تاريخي،
دفتر هشتم، ص ٥٩؛ نجيب مايل هروي، جامي، ص ١١٨؛ ديوان جامي؛ ابوالمؤيد خوارزمي، مقتل
الحسين (عليه السلام)، ص ٣٩٠؛ عبدالجليل قزويني رازي، النقص، ص ٣٧٢؛ حنفي قندوزي، يتاييع المودة.

طهر

سال پنجم - شماره ١٧ - بهار ١٣٨٥

١٧٤